

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ی ، سه شنبه ۲۵ آبان ۱۳۹۴ - ۴ صفر ۱۴۳۷

تکمیل پاسخ اشکال محقق نبودن مقدمات حکمت

گذشت که گرچه ممکن است گفته شود مولا در بیان مطلقات وجوب جهاد و قیام در مقام بیان توصیف حکم نبوده است، با این حال می توان به اطلاق مورد تمسک کرد. توضیح بیشتر این که گاهی افزون بر اطلاق حکم بیان شده از سوی مولا، مورد حکم نیز اطلاق دارد. مثلاً پزشک به بیمار سرماخورده دستور می دهد ترشی و سرخ کردنی نخورد. گرچه حکم در این کلام اطلاق دارد اما اطلاق مورد آن فقط مربوط به زمان سرماخوردگی است. بنابراین در غیر حال سرماخوردگی نمی توان به اطلاق «لا تأکل الحامض» تمسک و شخص را از خوردن ترشی نهی کرد. چه اطلاق مورد از بین رفته است.

در مانحن فیه حکم وجوب مقاتله در مثل: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»^۱ مطلق است. اما اطلاق مورد قتال به وجود فتنه مربوط است: «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ». بنابراین گرچه به خاطر محقق نبودن مقدمات حکمت نتوان به اطلاق حکم تمسک کرد اما اگر مورد حکم قتال یعنی فتنه وجود پیدا کند حکم نیز ثابت و محقق است. لذا اگر دشمن در صدد فتنه انگیزی و براندازی اسلام باشد چه امام حاضر باشد و چه در پس پرده غیبت به سر ببرد قتال واجب است. روشن است که حکم به وجوب قتال در فرض پیشگفته به خاطر اطلاق «و قاتلوهم» نیست تا اشکال شود مولا در مقام بیان توصیف حکم نبوده و مقدمات حکمت کامل نیست. بلکه به خاطر اطلاق مورد است که فتنه وجود دارد و دشمن به دنبال از بین بردن اسلام است.

^۱. سورة انفال، آية ۳۹.

ادامه دلایل نقلی جواز اقامه حکم در عصر غیبت

افزون بر ادله نقلی مثبت جواز اقامه حکم در عصر غیبت که پیشتر بیان شد، دسته دیگری از آیات و روایات وجود دارد که با بیان حرمت اطاعت از نظام جائز بر لزوم تشکیل حکومت در عصر غیبت دلالت می‌کند. توضیح مطلب اینکه تشکیل حکومت یک امر قطعی فطری است و جریان حیات اجتماعی بدون نظام حاکمه با اختلال و هرج و مرج مواجه می‌شود. از آن رو که بر اساس آیات و روایات مورد اشاره ارتباط با نظام جائز، اطاعت از آن و اعتماد به حکومت ظالم حرام است، وجوب تشکیل حکومت عدل ثابت می‌شود. به طور کلی دلایل دال بر حرمت ارتباط با نظام جائز آیاتی است که از رکون به ظالم نهی می‌کند، سیادت کافر بر مسلمان را منتفی اعلام می‌کند، بر وجوب کفرورزی به طاغوت و جهاد با وی دلالت می‌کند و در نهایت حرمت اطاعت از مسرفان را بیان می‌کند. تفصیل مطلب به شرح ذیل است:

یک. «وَلَا تَرْكُونُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»^۱.

استدلال به آیه متوقف بر تبیین و تحلیل سه عنوان «رکون»، «الذین ظلموا» و «مس نار» است.

معنای رکون

راغب اصفهانی در مفردات رکن هر چیزی را آن طرفی دانسته که شیء بر او استقرار پیدا می‌کند. همچنین بیان کرده است از قدرت و نیرو به صورت استعاری به رکن تعبیر می‌شود: «رُكُنُ الشَّيْءِ: جَانِبُهُ الَّذِي يَسْكُنُ إِلَيْهِ، وَ يَسْتَعَارُ

^۱. سورة هود، آية ۱۱۳.

للقوة^۱. بنابراین معنای نهی از رکون به ظالم این است که ظالم در مرکز استقرار زندگی اجتماعی مسلمانان که از آن به حکومت تعبیر می شود قرار نگیرد.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان رکون را به معنای اعتماد همراه با میل و رغبت دانسته است: «الرکون إلى الشيء هو السکون إليه بالمحبة له و الإنصات إليه»^۲ بنابراین به اعتماد قهری و اجباری به چیزی رکون نمی گویند. لذا معنای نهی از رکون به ظالم در آیه این است که از سر میل و رغبت به ظالم به عنوان مرکز استقرار و قدرت اعتماد نشود.

زمخشری که از جمله اُدبا و تفسیرش، تفسیر ادبی قرآن است رکون را به معنای تمایل انسان به چیزی و اتکا به آن ذکر کرده است. وی در ادامه مصادیق رکون به ظالم را عمل به خواسته ظالم، کوتاه آمدن در برابر وی، مصاحبت، هم نشینی و ملاقات با ظالم، سعی در توجیه رفتار ایشان، خشنودی و رضایت از عملکردشان، تشبّه و هم شکل کردن خود با آنان، چشم داشتن به رونق قدرت ظالم و یادکرد محترمانه و از سر تعظیم ظالم برشمرده است: «من أركنه إذا أماله، و النهی متناول للانحطاط فی هواهم، و الانقطاع إليهم، و مصاحبتهم و مجالستهم و زیارتهم و مدهنتهم، و الرضا بأعمالهم، و التشبه بهم، و التزیی بزیمهم، و مدّ العين إلى زهرتهم. و ذکرهم بما فيه تعظیم لهم»^۳. بر این اساس رکون به ظالم ابعاد گسترده ای دارد که فراتر از مسئله اعتماد به حکومت است و بر شخص مسلمان لازم است از تمام این موارد خودداری کند.

مرحوم علامه طباطبایی در المیزان با اشاره به اینکه خطاب آیه متوجه پیامبر و مسلمانان است و ایشان کسانی نیستند که ظالم را تعظیم کنند و به زیّ او درآیند و با وی هم نشینی کنند، نهی از رکون را عدم اعتماد از سر میل و رغبت به ظالم و اطاعت از او دانسته است. ایشان در تایید مدعای خود به متعدی شدن رکون به حرف جر «الی» و نه «علی» اشاره کرده اند.

۱. المفردات، ص ۳۶۵.

۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۰۵.

۳. الکشاف، ج ۲، ص ۴۳۳.

نکته دیگری که علامه به آن اشاره فرموده سیاق آیات است که نشان می‌دهد نهی از رکون به ظالم نهی از اعتماد به وی در جریان حاکمیت است. توضیح مطلب اینکه خداوند متعالی در آیات گذشته داستان قوم شعیب و قوم موسی را مطرح کرده که دنباله‌روی از ستمکاران از جمله فرعون را در پیش گرفته بودند و از آنان پیروی می‌کردند.^۱ آنگاه متفرع بر این آیات که در مقام توییح اقوام پیامبران گذشته در پیروی از حکومت ظلمه و بیان عاقبت شقاوتمندانه ایشان است به پیامبر فرموده در انجام ماموریت الهی خود استقامت ورزد، طغیان نکند و به ظالمان رکون نکند. لذا مراد از عدم رکون به ظالم عدم اعتماد به حکومت ظالمان است.^۲

معنای «الذین ظلموا»

برخی مفسران از جمله زمخشری و صاحب المنار به تفاوت معنای الذین ظلموا با ظالم اشاره کرده، مراد از الذین ظلموا را کسانی دانسته‌اند که ظلم از آن‌ها صدور پیدا کرده و ظاهر شده است. در حالی که ظالم معنای اعم دارد. مرحوم علامه طباطبایی این دیدگاه را نپذیرفته به وحدت معنای الذین ظلموا با ظالم نظر داده است.

به نظر می‌رسد با توجه به بحث مشتق معنای الذین ظلموا غیر از ظالم است. توضیح مطلب اینکه در اصول بحث می‌شود که مشتق در کدام یک از موارد متلبس به مبدا، من قضی عنه التلبس و اعم از متلبس و من قضی عنه التلبس حقیقت است. به عنوان مثال بحث می‌شود تعبیر «زیدٌ قائمٌ» در کدام یک از مواردی که زید ایستاده است و یا موردی که قبلاً ایستاده بوده و دیگر نیست استعمال حقیقی است. برخی اصولیان مشتق را در اعم از حال تلبس و من قضی عنه التلبس حقیقت می‌دانند و برخی دیگر فقط به حقیقی بودن لفظ مشتق در حال تلبس نظر داده‌اند. ثمره بحث این است که در صورت اخیر استعمال مشتق در من قضی عنه التلبس استعمال مجازی است و به قرینه نیاز دارد.

^۱. سورة هود، آیات ۹۱ تا ۱۱۱.

^۲. رک: المیزان، ج ۱۱، صص ۵۰ و ۵۱.

نظر بنده این است که در بحث مشتق باید تفصیل قائل شویم به این معنا که مواردی وجود دارد که مبدا اشتقاق منقضی شده اما استعمال مشتق حقیقی است. مثلاً اطلاق قاتل بر شمر به عنوان کسی که سیدالشهدا علیه السلام را به شهادت رسانده همیشه حقیقت است. اما مواردی نیز وجود دارد که مشتق فقط در متلبس به مبدا حقیقت است و نه در اعم از متلبس و من قضی عنه التلبس. مثل آکل که اطلاق آن فقط بر فردی که در حال خوردن است حقیقت دارد. منشاء این تفاوت وضع لغوی است.

بر اساس آنچه بیان شد ظالم به عنوان لفظ مشتق از جمله مواردیست که در متلبس به مبدا و من قضی عنه التلبس حقیقت دارد. لذا کسی که سالها قبل به دیگری ظلم کرده نیز حقیقتاً ظالم است. این در حالیست که مصداق الذین ظلموا ظالمی است که فعلاً در حال ظلم کردن و متلبس به ظلم است. لذا نهی از رکون به ظالم نهی از اعتماد به تمام ظلمه نیست بلکه نهی از اعتماد به ظالمی است که در حال ظلم کردن می باشد. به بیان دیگر آیه در مقام نهی از رکون به شخصی که در گذشته با گناه کردن به خودش ظلم کرده نیست و فقط موردی را در بر می گیرد که به ظلم اشتغال دارد.